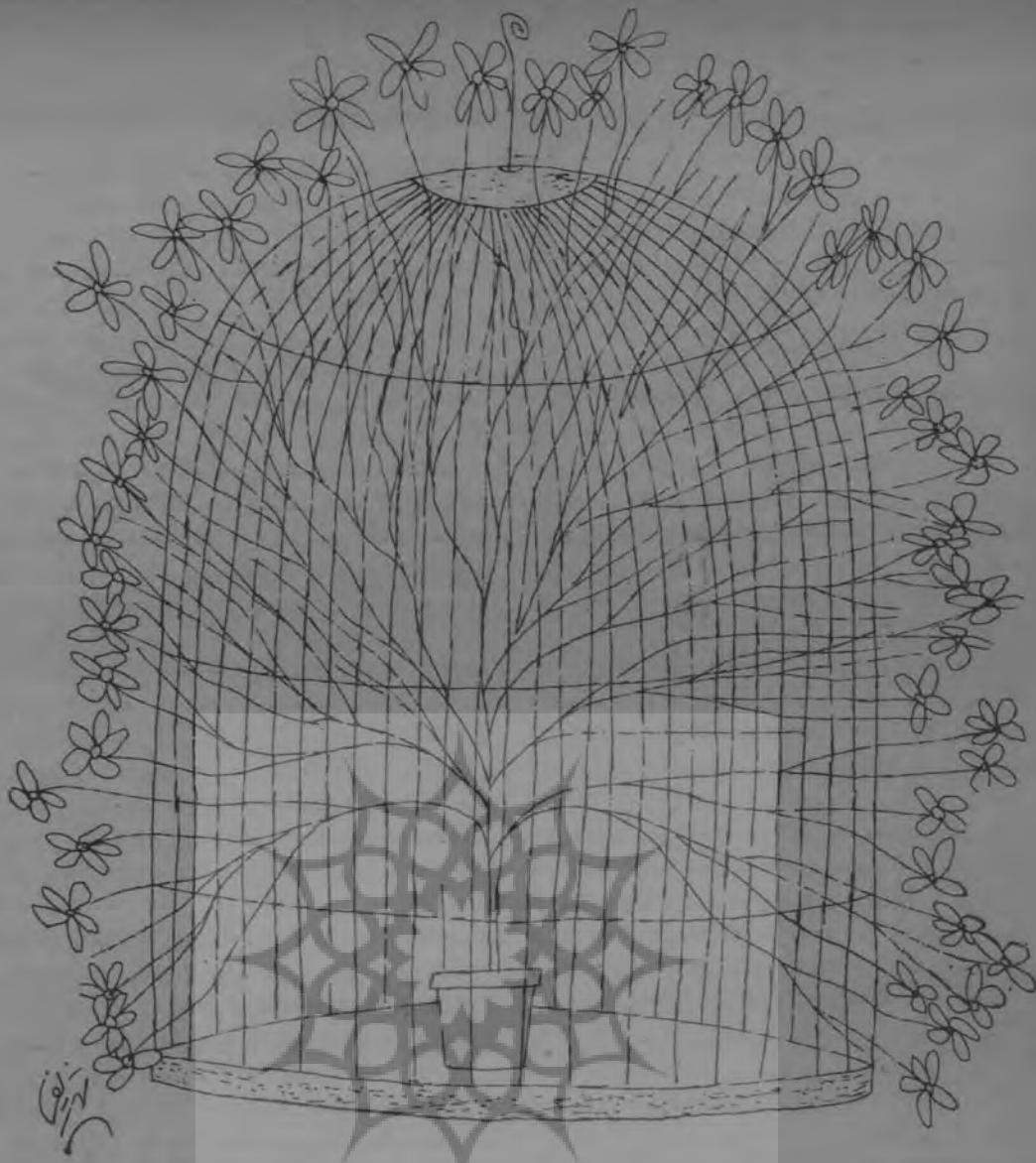


یادداشتی بر تامارزوها

برنامه تأثر ۲۵ شهریور

می‌ارزد خیلی هم می‌ارزد آنهم درجائیکه هنرش در اشغال مشت‌بی‌هنر خود فروش هر دو فریب که چیره خواری را بر موجب‌بگیری افزوده و هنر برقی آنها تنها وسیله رفع مسئولیت اداری و ما بازاء دریافتی ماهیانه شده ، آنهم در زمانی که روبنا وزیرنای فرهنگی خلاصه میشود در افاضات يك‌مشت علاقه‌مندی و قر تو کمر و سکن و سینه و پستان نخت و بتی ، و هنرمندی محبوب‌تر که اهل اطوارش بیشتر . تازه این‌ها را باش . این یکی را هم عوضی گرفته‌اند و خیال میکنند تأثر هم باید چیزی باشد در ردیف سینمای صادراتی غرب یا وطنی ساخت کارخانجات فردین و بیگ یا گوش‌گوش و زری بچه‌دار و از این قبیل ، در یکی از دفعات که از تأثر دیدن میکردم آقا و خانمی با دختر مگس مرگ ماهی همراهشان تا آخر نمایش از شیرین‌کاری‌های هنرمندان محبوب سینما ؟؟ صحبت میکردند و هر چه آنها را سرگرفت میزدیم کوتاه‌نمی‌آمدند که نمی‌آمدند و هر حرکت بازیگران تأثر را احتمقانه بادلقک‌ها و عروسک‌های سینما تشبیه میکردند و انتقاد میکردند از تأثر که حیف رقص و آواز فلانی و بیخوندی می‌خندیدند آنهم در جاهائیکه گریه هم کمش بود - و حضرات خندهشان گرفته بود به گریه تامارزوها و باید خوشحال و متشکر بود از اینکه نویسنده‌ای و کارگردانی در مرداب ابتدال وانحطاط‌هنری سری به صحرای کربلا زده‌اند و از خیل تامارزوهای پادی کرده‌اند . نویسنده تامارزوها بی‌گمان آدمی درست اندیش است ، او در شناخت روستا و زندگی روستایی آگاهی درستی دارد . کاری که در ایران کمتر

تامارزوها (۱) دیدنی است خیلی هم دیدنی است برای هر کس بیش از یکبارش هم دیدنی است . باور کنید از تامارزوهای واقعی و حقیقی خرافات میزمن . آنها را خوب می‌شناسم آخر من از آنها هستم . از پدر و مادر و خانواده‌ام بگیر تادورترین خویشاوندان و بستگان و همشهری‌هایم - که چه عرض کنم - همولایتی‌هایم درست از تامارزوها هستند تامارزوهای راستین نه دکورشان چون عروسک بر روی سکو ، تمام بازیگران صحنه را می‌شناسم . همه از منند و من از ایشان ، اینستکه بخود اجازه میدهم در باره شان بنویسم ، خاطر جمع باشید نه نقدنویسی کرده‌ام و نه قصه‌پردازی . رودست نقدنویسان و قصه‌پردازان هم بلند نشده‌ام . جای کسی را هم تنگ نمیکنم . برای خودم می‌نویسم . چون میدانم بهتر از من نمی‌شناسیدشان . بفرمایید تأثر را به بینید و بعد بیائید باهم گپ بزنیم و شروع کنیم از تاریکی یا روشنایی ؟ کدامیک ؟ هر دو مثل همدن فرقی نمیکنند . روشنی روز چون تاریکی شب . همه چیز در و اماندگی و درماندگی . همانطور که تابستان و زمستانش با بهار و خزان فرقی ندارند . تاریکیش بهتر . چه نیکو نعمتی است تاریکی که همه چیز را در کام خود فروعببرد و خوب میبلعد و رازها را می‌پوشاند ، آنگاه که صحنه تاریک است و ائاثیه‌های خانه ناپیدا و چه بشیرم است و نامرد این روشنائی که پرده دری میکند . فقرمان را نشان میدهد و بر بی‌چیزی‌مان می‌خندد آنهم چه خنده‌ای . ای کاش قهقهه مرگ میگرفت تا بیش از این پرده‌داری نمیکرد و صحنه عریان را نمی‌نمایاند . گفتیم تامارزوها بدیدنش



طرح از : فریدون شریفی

درد تamarzouha در شرایط ارباب رعیتی درد جدائی از شهر نیست ، درد نداری است . فقر و ناتوانی خانمان بر انداز ، زمستان بامید بهار باید بود . و بهار خرم لا و شادی اقروز ! هاله ای از برزخ اما در بهار هم تا زانو باید در گل و شل رفت و در صحرا و دشت و کوه بدنبال گاو و گوسفند دوندگی کرد و یا برای آردآوری علوفه زمستان دامها یا چیزی برای امرار زندگی خویش دست بدان طبیعت شد ، و خلاصه روزی تا ۱۹ ساعت کار و شب را بروز رسانیدن و روز را به شب . و تنهایی و تاریکی و کورمال کورمال هر بلایی را استقبال کردن . شب است و شب کوری درد همگانی و همه گیر تamarzouhas . علاجش را هم در گوشت و کره که ویتامین A دارد و به خصوص گوشت میدانند .

«تamarzou» را در شرایطی می بینیم که همه چیزش بتاراج ارباب رفته است . اگر حسابش از حساب مالک جدا میشود طرف از راهی دیگر وارد میشود یا جانشینان دیگری را بسراغ وی میفرستد یاد باد کوزه بدستان یا مشک بدوش هایی که بیش از چند کیلومتر بدنبال باریکه آبی و یا چاهی میرفتند ، و گله هایی که فرسنگها برای یافتن آبشخوری در راه بودند . برای آنها آب مطرح بود نه آلوده بودن یا نبودن .

در بین بازیگران ، علی نصیریان همانطور که تاکنون چه در تأثر و چه در سینما نشان داده هنرمندی راستین و موظف و عقید است و بیش از آنکه هنرمند باشد و آرتیست بازی درآورد و هنرنمایی کند انسان است ۳۷ واصل ، و کارش اصالت دارد و میتوان درباره اش گفت برای همیشه در

سراغش میروند و روشنفکران گازوئیل زده که ظاهر مسئله را برای خود حل کرده اند دنبال مدرن و سوپر مدرن و چیزی از این قبیل میگردانند انسان تأثر را که می بیند اگر تأثر مطابق نوشته باشد حال و هوای نفرین زمین نوشته زنده یاد جلال آل احمد را به روشنی درک میکند . چنین معلوم است که کارگردان تحت تأثیر آن نوشته و دیگر نوشته های جلال قرار گرفته است ، روال نمایشنامه بر محور دهکده ای مشابه آنچه در نفرین زمین آمده میچرخد ولی نه اینکه تصور کنید می خواهی بگویم حاصل کار او اقتباس یا برداشت یا تقلید است ، تنها اشاره ای و گریزی و ادای دینی برای اینکه نه هر کاری را بی اجر باید گذاشت ، و از اسم مسیب و بدرآمزیده هایش بگیر تا خیلی چیزهای دیگر در نمایش ، هر کدام گواهی است بر ادعایم . تamarzouha به کسانی میگویند که ماهها و شاید سالها رنگ خوراکی گوشت دار بچشم نمی بینند . آبگوشت برایشان در حکم مانده ای در بیشت موعود است . غذای گرمشان اشکنه است ، شامل آبگرم ، کمی رب گوجه فرنگی و یکدانه پیاز معمولاً گوسفند و بز میش و گاو مشرف بموت را در واپسین دم سرمیبرند و گاه خفه شده و مرده اش را قطعه قطعه میکنند . خودشان هر قطعه را «کو» مینامند و کوبش از همین نظر و جهت متداول و مرسوم است .

تamarzouha در همه جا پراکنده و در عین حال مجتمع هستند و در نزدیکی محل میشود ملاقاتشان کرد . از اشکنه شان خورد یا در فصل هندوانه کیلوئی سیاهی با ایشان در خوردن هندوانه شریک شد . آنانند که سنت های زندگیشان هرگز تغییر نکرده است . بیشتر کلبه هایشان چون آثار باستانی و ابنیه قدیمی گرمی و محفوظ مانده و بدوی ترین وسایل زندگیشان در موزه های شخصیشان چون عتیقه پابرجاست .

